

سخن سردبیر

عباس منوریان 

استاد، گروه خطمشی‌گذاری و اداره امور عمومی، دانشکده مدیریت دولتی و علوم سازمانی، دانشکده‌گان مدیریت، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: amonavar@ut.ac.ir

خطمشی‌گذاری عمومی در عصر پیچیدگی؛ بازاندیشی در حکمرانی، تصمیم‌گیری و توسعه اجتماعی

جهان امروز بیش از هر زمان دیگری با پدیده‌ای مواجه است که اندیشمندان علوم اجتماعی و مدیریت از آن با عنوان «عصر پیچیدگی» یاد می‌کنند؛ عصری که در آن، سرعت تحولات فناوری، تغییرات اجتماعی، جهانی‌شدن، بحران‌های زیست‌محیطی، نابرابری‌های اقتصادی، دگرگونی‌های جمعیتی و تحول در الگوهای ارتباطی، مرزهای سنتی اداره امور عمومی را دگرگون ساخته است. در چنین شرایطی، بسیاری از الگوهای کلاسیک تصمیم‌گیری و مدیریت عمومی دیگر توان پاسخگویی به مسائل نوظهور را ندارند. پیچیدگی فزاینده مسائل عمومی، عدم قطعیت در محیط تصمیم، تنوع و تعارض منافع ذی‌نفعان و تغییر مستمر انتظارات شهروندان، ضرورت بازاندیشی در مبانی نظری و عملی خطمشی‌گذاری عمومی را بیش از گذشته آشکار ساخته است. خطمشی‌گذاری عمومی در مفهوم نوین خود، صرفاً فرآیند تدوین مجموعه‌ای از قوانین، مقررات یا برنامه‌های اجرایی نیست؛ بلکه سازوکاری پویا برای شناسایی مسائل عمومی، اولویت‌بندی نیازهای جامعه، طراحی راه‌حل‌های مبتنی بر شواهد، بسیج ظرفیت‌های نهادی، جلب مشارکت ذی‌نفعان و ارزیابی مستمر پیامدهای سیاست‌ها به شمار می‌آید. از این منظر، کیفیت حکمرانی هر جامعه را می‌توان تا حد زیادی از کیفیت نظام خطمشی‌گذاری آن ارزیابی کرد؛ زیرا سیاست‌های عمومی نقطه اتصال میان آرمان‌های توسعه و واقعیت‌های اجرایی هستند.

تجربه کشورهای توسعه‌یافته و حتی بسیاری از اقتصادهای نوظهور نشان داده است که تفاوت اصلی میان جوامع موفق و ناموفق، نه صرفاً در میزان منابع طبیعی، سرمایه مالی یا ظرفیت‌های اقتصادی، بلکه در کیفیت نهادهای حکمرانی، کارآمدی نظام تصمیم‌گیری و توانایی آنها در طراحی و اجرای خطمشی‌های اثربخش نهفته است.

استناد: منوریان، عباس (۱۴۰۵). خطمشی‌گذاری عمومی در عصر پیچیدگی؛ بازاندیشی در حکمرانی، تصمیم‌گیری و توسعه اجتماعی، مدیریت و توسعه اجتماعی، ۲(۱)، ۷-۱.

DOI: <http://doi.org/10.22034/jmsd.2026.247869>

<https://www.journalmsd.ir>

ISSN-L: 3116-1774

ناشر: دانشگاه اسوه معاصر



© «حق نشر (کپی رایت) و کلیه حقوق انتشار برای نویسندگان محفوظ است.»

کشوری که از نظام سیاست‌گذاری یادگیرنده، منعطف و آینده‌نگر برخوردار باشد، حتی در مواجهه با بحران‌های اقتصادی، اجتماعی یا محیط‌زیستی نیز قادر خواهد بود مسیر توسعه خود را حفظ کند. در مقابل، ضعف در سیاست‌گذاری عمومی می‌تواند منابع فراوان را نیز به فرصت‌های از دست‌رفته تبدیل کند.

یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌های نظری در دهه‌های اخیر، گذار از مفهوم «Government» به «Governance» است. در الگوی سنتی، دولت بازیگر اصلی و گاه انحصاری تصمیم‌گیری عمومی تلقی می‌شد؛ اما در الگوی حکمرانی، دولت تنها یکی از بازیگران شبکه گسترده‌ای از کنشگران عمومی، خصوصی، دانشگاهی، مدنی و محلی است. اداره امور عمومی دیگر مبتنی بر فرماندهی صرف نیست، بلکه بر تعامل، گفت‌وگو، هماهنگی، اعتمادسازی و خلق ارزش مشترک استوار است. این تحول نشان می‌دهد که موفقیت خط‌مشی‌های عمومی بیش از آنکه به قدرت قانونی دولت وابسته باشد، به کیفیت تعامل میان نهادها، سطح اعتماد اجتماعی، ظرفیت همکاری بین‌بخشی و میزان مشارکت شهروندان وابسته است.

در این چارچوب، مفهوم «ارزش عمومی» جایگاه ویژه‌ای یافته است. وظیفه نظام خط‌مشی‌گذاری تنها ارائه خدمات یا اجرای برنامه‌ها نیست؛ بلکه باید بتواند ارزش‌هایی همچون عدالت، امنیت، رفاه، فرصت‌های برابر، اعتماد عمومی، سرمایه اجتماعی، پایداری محیط‌زیست و کرامت انسانی را در بطن سیاست‌های عمومی بازتولید کند. هرگاه سیاست‌ها صرفاً بر شاخص‌های کمی یا اهداف کوتاه‌مدت متمرکز شوند و از ارزش‌های عمومی فاصله بگیرند، احتمال کاهش مشروعیت، افت اعتماد عمومی و افزایش شکاف میان دولت و جامعه افزایش می‌یابد.

از سوی دیگر، محیط تصمیم‌گیری امروز با ویژگی‌هایی همچون عدم قطعیت، ریسک، پویایی و وابستگی متقابل مسائل شناخته می‌شود. چالش‌هایی نظیر تغییرات اقلیمی، مهاجرت، امنیت غذایی، تحول دیجیتال، سالمندی جمعیت، حکمرانی فضای مجازی، بحران آب، اشتغال جوانان و نابرابری‌های اجتماعی، نمونه‌هایی از مسائل پیچیده‌ای هستند که راه‌حل‌های بخشی و کوتاه‌مدت برای آنها کارآمد نیست. این مسائل که در ادبیات سیاست‌گذاری از آنها به عنوان «مسائل بدخیم» یاد می‌شود، نیازمند رویکردهای میان‌رشته‌ای، مشارکتی و مبتنی بر یادگیری مستمر هستند.

در چنین فضایی، سیاست‌گذاری عمومی بیش از هر زمان دیگری نیازمند تلفیق دانش، تجربه، نوآوری و آینده‌نگری است. تصمیم‌گیران نمی‌توانند صرفاً بر شهود، تجربه شخصی یا رویه‌های گذشته تکیه کنند؛ بلکه باید از ظرفیت پژوهش‌های علمی، تحلیل داده‌ها، ارزیابی سیاست‌ها، آینده‌پژوهی، تحلیل سناریو و مشارکت ذی‌نفعان برای طراحی خط‌مشی‌های کارآمد بهره گیرند.

حرکت از «تصمیم‌گیری مبتنی بر اقتدار» به سوی «تصمیم‌گیری مبتنی بر شواهد» یکی از مهم‌ترین تحولات حکمرانی معاصر است؛ تحولی که می‌تواند کیفیت سیاست‌های عمومی را به‌طور معناداری ارتقا دهد. البته شواهد به‌تنهایی برای تصمیم‌گیری کافی نیستند. سیاست‌گذاری عمومی همواره در بستر ارزش‌ها، فرهنگ، منافع، محدودیت‌های نهادی و اقتضائات سیاسی انجام می‌شود. هنر سیاست‌گذار آن است که میان یافته‌های علمی، ملاحظات اجرایی، انتظارات جامعه و محدودیت‌های موجود تعادل برقرار کند. از این‌رو، خط‌مشی‌گذاری عمومی نه یک فعالیت صرفاً فنی، بلکه فرآیندی اجتماعی، سیاسی و اخلاقی است که نیازمند گفت‌وگوی مستمر میان دانش، تجربه و مسئولیت‌پذیری عمومی است.

اگر توسعه را فراتر از رشد اقتصادی و به‌مثابه ارتقای کیفیت زندگی، افزایش فرصت‌های برابر، تقویت سرمایه انسانی و اجتماعی، گسترش عدالت و پایداری نهادها بدانیم، آنگاه روشن می‌شود که خط‌مشی‌گذاری عمومی قلب تپنده توسعه است. هیچ برنامه توسعه‌ای بدون نظام سیاست‌گذاری کارآمد، هیچ اصلاح نهادی بدون تصمیم‌گیری خردمندانه و هیچ تحول اجتماعی بدون حکمرانی اثربخش به سرانجام نخواهد رسید. از همین رو، بازاندیشی در مبانی خط‌مشی‌گذاری عمومی، نه یک ضرورت دانشگاهی، بلکه ضرورتی ملی برای مواجهه هوشمندانه با چالش‌ها و فرصت‌های پیش روی جامعه است. اگر در گذشته مهم‌ترین دغدغه نظام‌های حکمرانی، تخصیص منابع و ارائه خدمات عمومی بود، امروز مهم‌ترین چالش، توانایی در مدیریت پیچیدگی، یادگیری مستمر و انطباق با تغییرات شتابان محیطی است. سرعت تحولات فناوری، جهانی‌شدن اقتصاد، تغییر الگوهای ارتباطات اجتماعی، ظهور بازیگران جدید در عرصه حکمرانی و افزایش آگاهی و مطالبات شهروندان، موجب شده است که نظام‌های خط‌مشی‌گذاری دیگر نتوانند بر پایه الگوهای سلسله‌مراتبی، متمرکز و ایستا به اداره امور عمومی بپردازند. در چنین شرایطی، مفهوم «حکمرانی هوشمند» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رویکردهای نوین در مدیریت عمومی مطرح شده است.

حکمرانی هوشمند صرفاً به معنای بهره‌گیری از فناوری‌های نوین یا دیجیتالی‌سازی خدمات عمومی نیست؛ بلکه بیانگر تحولی بنیادین در شیوه اندیشیدن، تصمیم‌گیری و اداره امور عمومی است. در این رویکرد، داده، دانش، مشارکت، نوآوری، شفافیت و یادگیری نهادی به عناصر اصلی سیاست‌گذاری تبدیل می‌شوند. دولت هوشمند، دولتی است که نه تنها به اطلاعات دسترسی دارد، بلکه از توان تحلیل، پیش‌بینی، ارزیابی و اصلاح مستمر سیاست‌ها نیز برخوردار است. چنین ظرفیتی، امکان‌گذار از مدیریت واکنشی به مدیریت پیش‌نگر و آینده‌محور را فراهم می‌سازد.

در این میان، هوش مصنوعی، کلان داده، اینترنت اشیا، تحلیل‌های پیش‌بینانه و فناوری‌های دیجیتال، فرصت‌های کم‌نظیری را برای ارتقای کیفیت خط‌مشی‌گذاری عمومی ایجاد کرده‌اند. امروزه بسیاری از دولت‌ها از تحلیل داده‌های گسترده برای شناسایی مسائل اجتماعی، پیش‌بینی روندهای اقتصادی، ارزیابی پیامدهای سیاست‌ها، تخصیص بهینه منابع و بهبود کیفیت خدمات عمومی استفاده می‌کنند. با این حال، استفاده از فناوری هرگز نباید جایگزین عقلانیت، اخلاق و مسئولیت‌پذیری در سیاست‌گذاری شود. فناوری زمانی ارزش‌آفرین خواهد بود که در خدمت عدالت، شفافیت، پاسخگویی و منافع عمومی قرار گیرد.

همزمان با گسترش ظرفیت‌های فناورانه، اهمیت سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد نیز بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفته است. در این رویکرد، تصمیمات عمومی بر پایه داده‌های معتبر، نتایج پژوهش‌های علمی، ارزیابی تجربیات موفق، تحلیل پیامدها و سنجش اثربخشی سیاست‌ها اتخاذ می‌شوند. چنین نگرشی، فاصله میان دانشگاه و نظام اجرایی را کاهش داده و زمینه بهره‌گیری از دانش تخصصی در فرآیند تصمیم‌سازی را فراهم می‌آورد. با این حال، باید توجه داشت که شواهد علمی تنها یکی از مؤلفه‌های تصمیم‌گیری هستند و سیاست‌گذار همواره ناگزیر است میان یافته‌های علمی، ارزش‌های اجتماعی، محدودیت‌های نهادی، الزامات حقوقی و اقتضائات سیاسی توازن برقرار کند.

یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته حکمرانی معاصر، حرکت به سوی حکمرانی شبکه‌ای است. تجربه جهانی نشان داده است که بسیاری از مسائل عمومی، از جمله تغییرات اقلیمی، بحران آب، امنیت غذایی، سلامت عمومی، اشتغال، مهاجرت، نابرابری اجتماعی و تحول دیجیتال، فراتر از ظرفیت یک سازمان یا یک بخش هستند. حل این مسائل مستلزم همکاری میان دستگاه‌های اجرایی، نهادهای مدنی، بخش خصوصی، دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و شهروندان است. از این منظر، نقش دولت از یک بازیگر مسلط به یک هماهنگ‌کننده، تسهیل‌گر و ایجادکننده بستر همکاری میان ذی‌نفعان تغییر یافته است. در این چارچوب، اعتماد عمومی به یکی از مهم‌ترین سرمایه‌های نظام حکمرانی تبدیل می‌شود. هر اندازه اعتماد میان دولت، جامعه و نهادهای مختلف افزایش یابد، اجرای سیاست‌های عمومی با هزینه کمتر، مشارکت بیشتر و اثربخشی بالاتری همراه خواهد بود. در مقابل، کاهش اعتماد اجتماعی، حتی بهترین سیاست‌ها را نیز با چالش مواجه می‌سازد. بنابراین، شفافیت، پاسخگویی، عدالت رویه‌ای، گفت‌وگوی مستمر با ذی‌نفعان و اطلاع‌رسانی دقیق، نه صرفاً اصول اخلاقی، بلکه پیش‌نیازهای موفقیت سیاست‌های عمومی هستند.

از سوی دیگر، مفهوم تاب‌آوری نهادی در سال‌های اخیر به یکی از محورهای اصلی مطالعات حکمرانی تبدیل شده است. همه‌گیری کووید-۱۹، بحران‌های اقتصادی، مخاطرات زیست‌محیطی

و تنش‌های ژئوپلیتیکی نشان دادند که موفقیت نظام‌های حکمرانی تنها به توان برنامه‌ریزی آنها وابسته نیست، بلکه به ظرفیت یادگیری، انعطاف‌پذیری، سازگاری و بازآفرینی نهادها نیز بستگی دارد. نظام سیاست‌گذاری زمانی تاب‌آور است که بتواند در مواجهه با شرایط پیش‌بینی‌نشده، ضمن حفظ انسجام نهادی، سیاست‌های خود را با سرعت، دقت و مسئولیت‌پذیری بازتنظیم کند. در کنار این تحولات، آینده‌نگری به یکی از الزامات بنیادین خط‌مشی‌گذاری عمومی تبدیل شده است. تصمیماتی که امروز اتخاذ می‌شوند، آثار خود را در افق‌های زمانی میان‌مدت و بلندمدت آشکار خواهند کرد. از این‌رو، سیاست‌گذاری باید از اسارت مسائل روزمره فاصله گرفته و با بهره‌گیری از آینده‌پژوهی، تحلیل روندها، طراحی سناریوها و ارزیابی پیامدهای بلندمدت، زمینه تصمیم‌گیری‌های پایدار را فراهم آورد. دولت‌هایی که آینده را پیش‌بینی نمی‌کنند، ناگزیر آینده را با هزینه‌های سنگین تجربه خواهند کرد.

در چنین فضایی، توسعه اجتماعی نیز نیازمند بازتعریف است. توسعه دیگر صرفاً به رشد اقتصادی یا گسترش زیرساخت‌های فیزیکی محدود نمی‌شود، بلکه با کیفیت نهادهای حکمرانی، میزان سرمایه اجتماعی، عدالت، اعتماد عمومی، مشارکت شهروندان، نوآوری، پایداری محیط‌زیست و ارتقای کیفیت زندگی سنجیده می‌شود. بنابراین، خط‌مشی‌گذاری عمومی باید به گونه‌ای طراحی شود که میان رشد اقتصادی، انسجام اجتماعی، حفاظت از منابع طبیعی، کرامت انسانی و عدالت بین‌نسلی تعادل برقرار کند. این نگاه، توسعه را از یک برنامه اجرایی به یک پروژه تمدنی تبدیل می‌کند؛ پروژه‌ای که در آن، انسان، جامعه و آینده، محور اصلی تمامی تصمیمات عمومی هستند.

تحولات یادشده، بیش از هر چیز، این واقعیت را آشکار می‌سازد که کیفیت توسعه هر جامعه، بازتابی از کیفیت نظام خط‌مشی‌گذاری آن جامعه است. کشورهایی که توانسته‌اند مسیر توسعه پایدار، عدالت اجتماعی و ارتقای رفاه عمومی را با موفقیت طی کنند، پیش از هر چیز در ایجاد نهادهای کارآمد، فرآیندهای تصمیم‌گیری عقلانی و نظام‌های سیاست‌گذاری یادگیرنده سرمایه‌گذاری کرده‌اند. برعکس، در جوامعی که سیاست‌گذاری تحت تأثیر تصمیم‌های مقطعی، بخشی‌نگری، فقدان هماهنگی نهادی یا ضعف نظام ارزیابی قرار گرفته است، حتی برخورداری از منابع گسترده نیز تضمینی برای توسعه نبوده است. از این منظر، توسعه پیش از آنکه مسئله‌ای اقتصادی باشد، مسئله‌ای نهادی و حکمرانی است.

برای نظام‌های حکمرانی، یکی از چالش‌های اساسی، گذار از «فرهنگ تصمیم‌گیری» به «فرهنگ سیاست‌آموزی» است. سیاست‌گذاری عمومی نباید فرآیندی تلقی شود که با تصویب یک قانون یا ابلاغ یک برنامه پایان می‌یابد؛ بلکه هر خط‌مشی باید آغاز چرخه‌ای از اجرا، پایش، ارزیابی،

یادگیری و اصلاح مستمر باشد. در جهان امروز، موفق ترین دولت ها آنهایی نیستند که هرگز خطا نمی کنند، بلکه آنهایی هستند که توانایی یادگیری سریع از تجربه، اصلاح سیاست ها و انطباق با شرایط متغیر را دارند. شکل گیری چنین ظرفیتی، مستلزم تقویت فرهنگ سازمانی مبتنی بر یادگیری، پذیرش نقد، شفافیت اطلاعات و ارزیابی علمی عملکرد است.

در این میان، دانشگاه ها، اندیشکده ها و مراکز پژوهشی مسئولیتی فراتر از تولید دانش نظری بر عهده دارند. جامعه امروز بیش از هر زمان دیگر به «دانش سیاسی» نیازمند است؛ دانشی که بتواند میان نظریه و عمل، پژوهش و اجرا، و علم و سیاست پیوندی مؤثر برقرار کند. تولید مقالات علمی، زمانی به سرمایه ای برای توسعه تبدیل خواهد شد که یافته های آن در فرآیند تصمیم سازی و تصمیم گیری عمومی مورد استفاده قرار گیرد. این امر مستلزم آن است که پژوهشگران، علاوه بر دقت روش شناختی، به مسئله محوری، کاربردپذیری و ارائه راهکارهای اجرایی نیز توجه ویژه داشته باشند.

از سوی دیگر، تحول در نظام خط مشی گذاری بدون ارتقای کیفیت سرمایه انسانی امکان پذیر نیست. مدیران و سیاست گذاران آینده باید علاوه بر دانش تخصصی، از مهارت هایی نظیر تفکر سیستمی، تحلیل سیاست، آینده نگری، مدیریت تعارض، گفت و گوی بین بخشی، تحلیل داده، مدیریت تغییر و رهبری تحول برخوردار باشند. پیچیدگی مسائل عمومی ایجاب می کند که آموزش مدیران نیز از انتقال دانش صرف فراتر رفته و بر پرورش توانایی تحلیل، قضاوت، یادگیری و تصمیم گیری در شرایط عدم قطعیت متمرکز شود. حکمرانی مطلوب، پیش از آنکه محصول ساختارها باشد، حاصل کیفیت اندیشه و توانمندی انسان هایی است که مسئولیت هدایت نهادهای عمومی را بر عهده دارند.

برای ایران، اهمیت این موضوع دوچندان است. جامعه ایرانی با مجموعه ای از فرصت های کم نظیر و در عین حال چالش های چندوجهی روبه رو است؛ از تحولات جمعیتی و فناوری گرفته تا الزامات توسعه پایدار، مدیریت منابع طبیعی، عدالت اجتماعی، بهره وری اقتصادی، تحول دیجیتال و ارتقای سرمایه اجتماعی. مواجهه با این مسائل، نیازمند نگاهی جامع، آینده نگر و مبتنی بر تعامل میان همه بازیگران عرصه حکمرانی است. هیچ نهادی به تنهایی قادر به حل مسائل پیچیده امروز نیست و هیچ سیاستی بدون جلب اعتماد و مشارکت جامعه، به موفقیت پایدار دست نخواهد یافت.

در چنین شرایطی، تقویت ظرفیت خط مشی گذاری عمومی باید به یکی از اولویت های راهبردی کشور تبدیل شود. این ظرفیت صرفاً با اصلاح قوانین یا بازآرایی ساختارهای اداری ایجاد نمی شود، بلکه مستلزم تغییر در شیوه اندیشیدن، تصمیم گیری و مدیریت است. سیاست گذاری باید از

رویکردهای بخشی و کوتاه‌مدت فاصله گرفته و به سمت نگرشی یکپارچه، آینده‌محور و مبتنی بر همکاری حرکت کند. همچنین، بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، داده‌های معتبر و روش‌های پیشرفته تحلیل سیاست، زمانی اثربخش خواهد بود که در کنار آن، اصول اخلاق عمومی، عدالت، پاسخگویی و احترام به کرامت انسانی نیز مورد توجه قرار گیرد.

از سوی دیگر، تجربه جهانی نشان می‌دهد که کیفیت حکمرانی در آینده، بیش از هر عامل دیگری به توانایی دولت‌ها در ایجاد «اعتماد» وابسته خواهد بود. اعتماد عمومی، سرمایه‌ای است که نه با بخشنامه و الزام، بلکه از طریق شفافیت، انصاف، پاسخگویی، گفت‌وگو و پایبندی به منافع عمومی شکل می‌گیرد. هر اندازه این سرمایه تقویت شود، ظرفیت جامعه برای پذیرش اصلاحات، مشارکت در اجرای سیاست‌ها و همراهی با برنامه‌های توسعه افزایش خواهد یافت. از این رو، بازسازی و تقویت اعتماد عمومی باید به عنوان یکی از اهداف بنیادین خط‌مشی‌گذاری در تمامی سطوح مورد توجه قرار گیرد. جهان آینده، جهانی متفاوت از گذشته خواهد بود؛ جهانی که در آن مزیت رقابتی کشورها نه صرفاً در منابع طبیعی یا توان اقتصادی، بلکه در کیفیت حکمرانی، ظرفیت یادگیری نهادی، سرمایه انسانی، نوآوری، انعطاف‌پذیری و قدرت تصمیم‌گیری هوشمندانه تعریف خواهد شد. در چنین جهانی، خط‌مشی‌گذاری عمومی دیگر یک فعالیت اداری یا فنی نیست، بلکه مهم‌ترین ابزار شکل‌دهی به آینده جوامع است. آینده را نه حوادث، بلکه کیفیت تصمیم‌هایی می‌سازد که امروز اتخاذ می‌کنیم. از این منظر، مسئولیت سیاست‌گذاران، مدیران، دانشگاهیان و همه کنشگران عرصه عمومی، مسئولیتی مشترک در قبال نسل‌های آینده است.

امروز بیش از هر زمان دیگری به گفت‌وگویی عمیق میان علم، سیاست و جامعه نیازمندیم؛ گفت‌وگویی که بتواند از مرزهای رشته‌ای عبور کند، تجربه‌های جهانی را با اقتضائات بومی پیوند دهد و راهکارهایی نوآورانه برای حل مسائل پیچیده کشور ارائه کند. خط‌مشی‌گذاری عمومی، اگر بر پایه عقلانیت، شواهد، اخلاق، مشارکت و آینده‌نگری استوار شود، می‌تواند نه تنها کیفیت اداره امور عمومی را ارتقا دهد، بلکه زمینه‌ساز توسعه‌ای پایدار، عادلانه و انسان‌محور باشد؛ توسعه‌ای که در آن، کارآمدی با عدالت، نوآوری با مسئولیت‌پذیری و پیشرفت با کرامت انسانی همراه باشد. در نهایت، رسالت جامعه علمی آن است که با تولید دانش معتبر، تربیت مدیران آینده، نقد سازنده سیاست‌ها و ارائه راهکارهای عملی، به ارتقای کیفیت حکمرانی و تصمیم‌گیری عمومی یاری رساند. آینده توسعه ایران در گرو شکل‌گیری نظامی از خط‌مشی‌گذاری است که بتواند میان آرمان‌های ملی، ظرفیت‌های نهادی و نیازهای جامعه پلی پایدار ایجاد کند؛ نظامی که با تکیه بر خرد جمعی، شواهد علمی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی، مسیر پیشرفت را برای نسل‌های امروز و فردا هموار سازد.